

سمفونی کاستن از عمر انسان گزارشی از شرایط کار کارگران در ایران

یاشار سهندی از ایران

سی مهرماه هشتاد و پنج

طبقه کارگر در ایران یکی از بی حقوق ترین بخشهای طبقه کارگر جهان است. استثمار خشن و عریان که در این بخش از کره زمین جریان دارد این «سرزمین اهورایی» را به جهنمی برای کارگران تبدیل کرده است. استثمار وحشیانه خود را در کارگاههای کوچک به شدیدترین شکل ممکن به نمایش می گذارد. تقریباً هیچ شهری در ایران نیست که در اطراف آن شهرکهای صنعتی شکل نگرفته باشد. این شهرکها عموماً از کارگاههای کوچک شکل گرفته است. تهران اکنون از شرق و غرب و جنوب تا هر جا توانسته کش آمده است. و تمام جاده های اطراف آن از اصلی گرفته تا فرعی، تا چشم کار میکند از این گونه کارگاهها وجود دارد و حتی داخل شهر مملو از این کارگاهها است که از ۳ تا ۳۰ نفر در این گونه کارگاهها دارند جان میکنند.

آنچه خواهید خواند گزارش گونه ای است از تجربه شخصی من در پی سالها کار کردن در داخل و اطراف تهران؛ من یکبار سعی کردم به آماری دقیقی در این رابطه دست پیدا کنم؛ سادگی کردم، برای همین کفش و کلاه کردم و رفتم اداره آمار ایران. نگهبان وقتی از نیت من با خبر شد گفت: «آقا جان برو! هنوز سرو کارت به اطلاعات نکشیده راحت راه کج کن برو! این آمار محرمانه است.» البته چندان عجیب نیست که محرمانه باشد و یا در اختیار از ما بهتران قرار گیرد مردم عادی نباید بفهمند چه سود سرشاری کسب می شود، بعد ممکن اتفاقاتی بیفتد که برای سرمایه داران خوبیت ندارد.

منظور از کارگاههای کوچک در این گزارش کارگاههای صنعتی است که به کارهای مثل تراشکاری، فرزکاری، قالب سازی، پرس کاری، تانکر سازی، و بونکر سازی، جوشکاری و مشغولند. شهر (تهران) پر از کارگاههایی از نوع دیگر است مثل خیاطی ها، چاپخانه ها، بسته بندیها، نانواییها و کارگاههای شیرینی پزی، کارگاههای ساختمان سازی، ساندویچی فروشیها، رستورانها، نجاریها، رنگ کاری چوب و کارگاههای صنعتی دیگر که در یک چیز با این گونه کارگاهها مشترک هستند و آن استثمار بی حد و حصری است که در این مکانها جریان دارد.

محیط کارگاهها کوچک

این گونه کارگاهها از یک مغازه ۱۵ متری داخل شهر تا یک سوله ۱۰۰۰ متری در بیرون شهر را شامل میشود. متر از کارگاه بسته به سرمایه کارفرما و نوع کاری که در آن انجام میشود تعیین میشود. این محیطها بشدت آلوده هستند. آلودگی هوا، آلودگی صوتی؛ مکانهای بشدت کم نور و تاریک که هوا بسختی در آن جریان دارد. شدت این

آلودگی ها هر چه کارگاه ها کوچکتر میشود به همان نسبت بیشتر میشود. این کارگاهها در زمستان چنان سرد است که سوز سرما تا مغز استخوان نفوذ میکند و در تابستانها از گرما نفس کارگران بند می آید. کارفرمایان تا آنجا که امکان دارد هر گونه وسایل مثل بخاری و یا کولر را از کارگران دریغ میکنند و اگر هم باشد چنان فرسوده هستند که به زحمت تولید سرما یا گرما میکنند. در زمستانها کارگران برای گرم نگه داشتن خودشان و یا حداقل دستهایشان تا بتوانند اجسام فلزی که مثل یک تیکه یخ هستند در دست بگیرند در داخل پیت های حلبی، چوب میسوزانند که دود حاصله، نفس کشیدن را بسیار عذاب آور میسازد و حوزه دید انسان را شدیداً کاهش میدهد. دریغ از یک هواکش سالم که این دود را به بیرون هدایت کند. هواکش های موجود چنان پر و سروصدا هستند که ترجیحاً تحمل دود بهتر از صدای موتور هواکش است. برخی کارهاست که به خاطر ابعادشان در محیط کارگاه ها نمیشود انجام داد کارفرما کارگران را وادار میکنند در سیاهی زمستان و چله تابستان در محیط بیرون کارگاه کار کنند. و عالی جنابان بالای سر کارگران ایستادند و از اینکه میبیند کارگران افت کاری دارند تعجب میکنند و وقتی با اعتراض کارگران مواجه میشوند که نمی شود در این هوا کار کرد، کارگران را به تن پروری متهم میکنند.

در تابستان کارفرما خیلی همت کند یک تیکه یخ فراهم میکنند (تازه اگر گیر بیاورد!) با یک کلمن درب و داغان که سریع یخ در آن آب میشود. سوای این در آن محیط داغ و آب بسیار یخ چه بلایی بر سر کارگران می آورد گفتن ندارد. آرزوی خوبی نیست ولی باید تجربه کرد تا این شرایط را درک کرد. گرمای هوا در اوج تابستان در این کارگاهها نفس کشیدن را به یک عمل عذاب آور تبدیل میسازد و وقتی کارگران به کارفرما یادآور میشوند که باید وسایل تهویه و خنک کننده فراهم باشد بی درنگ جواب میدهند: « ما وقتی جوان بودیم (کارفرمایان جوانتر میگویند: چند سال پیش از این) ما در شرایطی کار میکردیم که الان وضع شما نسبت به آن زمان شاهانه است.» و زمانی هم که کوتاه می آیند و مثلاً بخاری تهیه میکنند از سه ماه زمستان دو ماه آن سوخت ندارد. کولر تهیه میکنند اما کانال کشی نمی کنند و همینجور صاف باد به یک نقطه میزند. و سال بعد اگر همان کولر از کار بیفتد، دیگر افتاده! کارفرما پولش را بی خود و بی جهت دور نمی ریزد!

فضای این گونه کارگاهها چنان تنگ و تاریک است که کارگری که روز اول در جایی مشغول میشود بعلت نا آشنایی به محیط جدید باید خیلی مواظب باشد که یک جای بدنش زخمی نشود. دستگاهی مثل تراش و یا فرز باید در مکانی باشد که اگر بر اثر حادثه ای قطعه کاری از آن پرتاب شد به کسی نخورد ولی بعلت تنگی جا اینها تنگ هم چیده شده اند که مثل اسلحه ای مرگبار آماده شلیک هستند. قطعات تولیدی روی هم تلنبار شده، ضایعات تولید، پلیسه های حاصل از ماشین کاری، جرثقیل های ثقیفی نامطمئن و ابزارهای کار و به مانند یک تله در این کارگاههاست که هر لحظه ممکن است حادثه بیافریند. بریده شدن دست و شکسته شدن دست و پا به یک امر عادی تبدیل شده که تمام کارفرمایان معتقدند این کارگران هستند که حواس پرتند! در همان حال درد و رنج کارفرما میگوید: « مگه کوری تیر آهن به این بزرگی را ندیدی!» یا « پای تو اون زیر چکار میکرد!»

سوله هایی که بزرگترند و قاعدتاً باید محیط بهتری باشند همین مشکلات و شرایط را برای کارگران دارند. یک ردیف پنجره که نزدیک سقف قرار دارند تا روشنایی داخل کارگاه را تامین کنند بعد از مدت کوتاهی لایه ای از

جرم، دود و خاک آنرا میگیرد که از داخل همیشه فکر میکنی که بیرون هوا ابری است. دیوار این سوله ها برخی از سیمان سیاه است و برخی آجری. در هر حال بعد از مدتی بعلت عدم تهویه مناسب چنان سیاه میشوند که نه سیمان پیداست نه آجر! ترکیب این فضا با صدای کوبیده شدن چکش به فلزات، صدای برش فلزات، تراشیدن فلزات، صدای موتور دستگاهها و صدای مهیب پرسهای غول پیکر سمفونی عجیبی میسازد، سمفونی کاستن از عمر انسان. در این گونه کارگاهها عموماً مکان خاصی برای استراحت و یا خوردن نهار وجود ندارد. برخی از سوله ها استثناً هستند اما در همانجا مکانی که به این منظور در نظر گرفته میشود در بدترین نقطه کارگاه است و یا جای پرتی است که فعلاً استفاده نمیشود و یا محل غذا خوری دیوار به دیوار مستراحها است. در کارگاههای که این مکان هم نیست کارگران مجبورند تکه مقوای و یا موکت پاره و پوره ای که از کثافت حال آدم بهم میزند در گوشه ای از کارگاه پهن کنند که کمتر آت آشغال دارد و غذایشان را بخورند و اگر وقتی باقی ماند چند دقیقه ای دراز بکشند به این نیت که به تن خسته شان استراحت میدهند. اکثر کارگاهها زمانی برای خوردن صبحانه و چای وجود ندارد. در بیشتر کارگاه ها که این وقت وجود دارد کارفرما شدیداً دلخور و زخمی است! اگر یک دقیقه بیشتر از زمان مقرر طول بکشد بی آبرو بازی در میآورد و چنان داد و ببیداد راه میاندازد که چند تا کارگاه آنطرف هم میفهمند! برای همین کارگران در پای دستگاههایشان تکه نانی را گاز میزنند و چای می نوشند. البته « می نوشند» کلمه بسیار اشرافی است من نمی دانم با چه کلمه ای این حالت را میشود بیان کرد.

دست شویها یا توالتها یا مستراح یا به اصطلاح اداره بهداشت سرویسهای بهداشتی، مکانی که تنها چیزی در آن پیدا نیست بهداشت است. سنگهای مستراح چنان جرم گرفته که ترجیح میدهی به دل و روده ات فشار بیاید اما تخلیه صورت نگیرد! کاشیهای دیوار و سنگها یا موزاییک کف زیر پوششی از جرم کثیف پنهان شده است. صابون عموماً یک قالب وجود دارد که همه از آن استفاده میکنند و جدیداً مایع دستشویی تهیه میشود آن هم از کم کیفیت ترین نوع آن و یا آب قاطی میکنند که دیرتر تمام شود. اولین قلمی که در این گونه کارگاهها از هزینه ها کم میشود تا جلو ضرر و زیان کارفرما گرفته شود همین ها حذف میشود و یا برای تنبیه کارگران که چرا بهداشت را رعایت نمی کنند؟! قطع میشود. خوب این هم راهی است تا کارگر قدر بهداشت را بفهمد! کارفرما انتظار دارد یک قالب صابون ۳ روز دوام آورد وقتی یک یا دو روزه تمام میشود به ایشان فشار می آید و برای یاد آوری اینکه بهداشت چیز خوبی است برای چند روز صابون ناپدید میشود!

دستهای کارگران این گونه کارگاهها عموماً بر اثر کار آغشته به روغن است و یا بر اثر تماس مداوم با فلزات، سیاه و آلوده به زنگ زدگی فلزات است و برای زدودن این آلودگی ها کارفرماها ارزان ترین راه را پیدا کرده اند و آن خاک اره است که البته باید با پودر مخلوط باشد. (منظور از پودر، پودر لباس شویی است، یک وقت فکر نکنید پودر مخصوص این کار وجود دارد) که همین پودر بیشتر وقتها نیست. در اثر شستشوی مداوم با این خاک اره که خودش آغشته به خاک است و هزار جور آلودگی دارد پوست دست کارگران در طولانی مدت به زبری یک اسکاچ ظرفشویی میشود. گفتم ندارد در زمستانها شستشویی این گونه به اضافه آب سرد چه بلایی سر دستان می آورد. از

دوش و حمام خبری نیست. اگر در جایی پیدا شود بلا استفاده است چرا که یا آب گرم وجود ندارد یا دوش آن خراب است یا خود حمام به روزی افتاده که قابل استفاده نیست.

در برخی از کارگاهها کارگران شب را همانجا میخوابند که یا بدلیل اضافه کاری است یا خانه ای در بیرون ندارند. مکان خوابیدن اکثر کارگاهها همان کف کارگاه هاست، که با موکتی پر از چرک فرش میشود و روی آن شب را به صبح میرسانند. اگر در کارگاهی اتفاقی پیدا شود آن نیز با موکتی پاره و پوره بر کف آن پهن است. چند تا میخ رخت آویز لباس کارگران است. آینه ای شکسته تا چهره در هم شکسته شان را در آن ببینند، تلویزیونی که همیشه پر از برفک است و گوشه گوشه اتاق وسایل شخصی کارگران تلنبار شده است. در کارگاهی صاحب کار محیط کارگاهها را به من نشان میداد از سالن تولید شروع کرد تا لانه سگ هایش. در این میان از جلو اتفاقی گذشتیم، در آن را باز کرد گوشه ای از آن با تیکه موکتی و گوشه ای دیگر آن با کارتن فرش شده بود و کارفرما گفت: «این هم سگ دانی کارگران»، حقیقتش حتی سگ دانی هم نبود چون لانه سگهایش را ضد عفونی کرد و خود سگها را هم همانروز واکسن زد تا مریض نشوند.

در برخی کارگاهها برای رد قسم از در و دیوار تابلوهای هشدار دهنده آویزان است: «اول ایمنی بعد کار»، «از عینک ایمنی استفاده کنید»، «ماسک بزنید»، «از دستکش استفاده کنید»، «کفش کار بپوشید» و ... اما یا این وسایل وجود ندارد (که در اکثر کارگاهها وجود ندارد) یا از اجناس نامرغوبی است که بیشتر باعث صدمه زدن میشود و یا خود کارگران دیگر ایمنی شان برایشان مهم نیست چنان در تنگنا قرار گرفته اند که این رعایت این چیزها کمی لوکس بنظر میرسد و دیگر برایشان اهمیتی ندارد چه اتفاقی بیفتد....

کارفرمایان، صاحبان کار

کارگران همه متهمند!

به جرات میتوان ادعا کرد این دسته از کارفرمایان یکی از حریص ترین بخشهای بورژوازی می باشند. از آن دست آدمهایی که دیرآمده اند و زود میخوانند بروند. و هیچ چیز مانع و جلودارشان نیست. از یک سو در رقابت با سرمایه داران بزرگ هستند و از سوی دیگر رقابت بین خودشان آنها را به موجودات بسیار خطرناکی تبدیل کرده است. به خشن ترین راهها متوسل میشوند تا بتوانند خودشان را سرپا نگه دارند و سودشان را بالا ببرند. کارفرمایان فرق نمیکند که پیشینه شان چی هست و یا چطور به این موقعیت رسیده اند، هدف مشخص است: کسب سود. برای همین هیچ اختلافی نهایتاً در برخوردشان با کارگر ندارند. شیوه های که بکار میبرند مشترک است، همه گویی در یک مکتب درس خواندند که به واقع این چنین است.

روز اول استخدام، مثل برده داران قدیم کارگر را با نگاه ورنانداز می کنند که مریض احوال نباشد، بعدش هم شش دانگ حواسشان هست که کارگر چه جوری نگاه میکند، طرز حرف زدنش چطور است. کارگر از نظر ایشان باید سرش پایین باشد در صدایش التماس موج بزند، باید درمانده گی از سخنان کارگر هویدا باشد. باید حس کند که کارگر به عنوان اسیر دارد می آید، کارگر هر چقدر از سابقه خودش بگوید بی بروبرگرد او آن را نصف در نظر میگیرید.

اولین سوال این است که چرا از جای قبلی ات آمدی بیرون؟ از نظر کارفرما لابد یک ریگی به کفش داشته یا توقعاتش بالا بوده. آخرین حرفشان رو به کارگر این است: سر موقع میایی سر موقع هم میری، اضافه کار داشتیم باید بایستی، جمعه و تعطیلات لازم بود باید بیایی، سرکار شوخی نمیکنی، تلفن نداریم، کسی با تو کار داشت فقط موقع نهار، مرخصی خواستی روز قبلش میگوئی. کار ضروری پیش آمد و نتوانستم بیام، نداریم، وقتی اینجایی تمام حواس باید اینجا باشد. برخی هم اضافه میکنند: سفته هم بیار، از کجا بدانیم وقتی رفتی چند تا ابزار با خودت نبردی؟! کسی هم باشد که ضمانت تو را بکند!

کارگران همه متهمند. متهم به از زیرکار در رفتن و تنبلی مگر اینکه عکس آن ثابت شود، که هیچ وقت به این عالی جنابان ثابت نمیشود. تا آنجا که میشود از حق و حقوق کارگر میزنند. شعارشان این است «کارگر باید منظم باشد»، سر ساعتی که ایشان تعیین میکنند بیایید و برود و سرش هم به کار خودش باشد. کارگری که به زعم ایشان سرکش باشد بدون درنگ اخراج است. اگر کارگری حادثه ببیند کارگر مقصر است، برای تمام روزهای که مصدوم است یک ریال هم نمی دهند حواله میدهند به بیمه، تا به بیمه ثابت نشود که واقعا مصدوم است یک ریال نمیدهد. تازه اگر ثابت شد تا آنجا که امکان داشته باشد از سرو ته آن میزند. در کارگاهی کارگری بر اثر حادثه تصادف جفت پاهایش فلج شد کارفرما او را اخراج کرد، کارگر شکایت کرد تا از کار افتاده گی بگیرد، اداره کار گفت برگرد سرکار! مشکلی نداری؟! کارفرما او را راه نداد، نه کارفرما نه اداره کار هیچ کدام زیر بار نرفتند. یک کارگر در سال حق دارد سه روز بیمار شود! تا بتواند از مرخصی استعلاجی استفاده کند. بیشتر از آن را آنقدر سرمیدانند تا خود کارگر از رفت و آمد پشیمان شود، چون یا کارفرما مرخصی نمیدهد و غیبت رد میکند و یا مرخصی خود کارگر در این میان تلف میشود.

از نظر کارفرما حقوقی که به کارگر میدهد پول زور است! برای همین تا جا دارد از سرو ته آن میزند و حالا هم که به همه شان مزه داده که دو ماه و سه ماه و یکسال بیشتر به کارگر پول ندهند. آنقدر بی شرم و حیا تشریف دارند که در مقابل درخواست حقوق از جانب کارگر او را حواله به خدا میدهند. «برو توکل به خدا کن، پول نیست!» اما فردای همان روز مدل ماشین شان را بهینه میکنند، یا خبر میرسد که سفر خارجه هستند یا ویلای در شمال خریدند. تکیه کلام شان برای وادار کردن کارگران برای اینکه بیشتر تن به استثمار دهند این است: سفره ای پهن است همه مان دستمان تو همین سفره است. تو اگر کارکنی یا از کار بدزدی سفره خالی میشود! راست میگویند!! سفره ای پهن است اما گوشت را ایشان به نیش میکشند و اگر دلشان رضا داد تکه استخوانی را برای کارگر میگذارند. و ایشان برای اینکه سفره شان همیشه پر باشد تا آنجا که بتوانند کارگر را تحقیر میکنند. در اکثر کارگاهها اگر حرف از حقوق نزنای ایشان اصلا غم به دلشان راه نمی دهند که باید حقوق کارگر را پرداخت، وقتی هم به ایشان یاد آوری میکنی در جواب برمی گردند می گویند: پول رامی خواهی چکار!!؟ وقتی هم که مثلا قرار است حقوق را پرداخت کنند از هر جای آن که امکان داشته باشد میزنند. همیشه خدا تو محاسبات اضافه کاری اشتباه میکنند البته منظوری ندارند! منتها من مانده ایم چرا همیشه اشتباه شان اینگونه است که زمان ساعت اضافه کار کارگر را کمتر محاسبه میکنند. یکبار هم نشده برعکس آن اتفاق بیفتد. اگر شما صبح ۵ دقیقه دیرتر آمده باشی دقیقا آن را کسر میکنند به اضافه جریمه آن، اما اگر ربع ساعت

بیشتر در کارگاه مانده باشی در هیچ جا ثبت نمی شود. از لحظه ای که وارد کارگاه میشوی جزو زمان کار نیست بلکه کار فرما وقتی دلش آرام میگیرد که کارگر را تو لباس کار ببیند و مشغول به کار آنها در ساعت مقرر. البته زودتر شروع کند عیب ندارد ولی حق ندارد یک دقیقه دیرتر شروع کند. مبدا کارگری ۱۰ دقیقه مانده به پایان ساعت کار دست از کار بکشد و خودش را آماده رفتن کند، حتما این را خواهد شنید: صبح که نیم ساعت دیر می آیی عصر هم که نیم ساعت مانده دست میکشی پس بفرمایید کی کار می کنی؟ آخر ماه هم که میشه دوقورت نیمت باقی است.

وای از روزی که کاری خراب شده باشد یا به گفته ایشان کارگر در ساعت کار به بهانه ای از « زیر کار دررفته» باشد، به خودشان اجازه میدهند هر لجنی را از دهانشان بیرون بریزند چنان جو عصبی راه میاندازند که گویی انسان مرتکب قتل مادر خود شده است: مگه عقل نداری این چه طرز کار کردن است. تو اون کاسه سرت مگر پهن است. عاشق شدی؟ چند وقتی است اصلا حواست اینجا نیست، نمی خواهی کار کنی خوب بگو تا من یک فکری به حال خودم بکنم. عوض اینکه شبها تو رختخواب... یک کم هم به کار فکر کن.... اگر صبح دیر برسی اینچنین به استقبال انسان می آیند، اول یک نگاه معنی دار می اندازند و میفرمایند: چیه با رختخواب تصادف کردی، دیشب زیر پتو چه خبر بود! فرض کنید دارید چای کوفت میکشید خارج از ساعت مقرر ایشان وسیگارت هم روشن است مثل عجل معلق سر میرسد: بد که نمیگذرد، نمیخواهی؟ یا در نظر بگیرید که صابون تمام شده: بابا همین دیروز صابون گرفتم، تو دستشویی با صابون چه کار میکنی؟! یا فرض کنید در نظر ایشان در روز به جای دو بار سه بار رفته باشی مستراح و زمان آنها طولانی شده باشد خواهید شنید: خر خودتی! ما خودمان این درسها را کهنه کردیم آنجا میشینی که وقت بگذرد مواظب باش ماتحت....، یا.... بهتر است ادامه ندهم چون کلامی به کار میبرند که نمیشود بیان کرد. فحش و لیچار و دهن لقی جزو ذات کارشان است.

اضافه کاری وسیله ای است برای گروگان گیری کار کارگر و بعنوان وسیله تنبیه و تشویق از آن سود میجویند. برای کنترل کار اضافه شبانه به مدد وسایل مدرن امروزی از خانه، کارگر را کنترل میکنند یا فیلم برداری کرده و بعد کنترل میکنند. روزی یکی شان تجربه خودش را همکارش انتقال میداد و تشویقش میکرد که یک کم هزینه کند و دوربین مدار بسته در کارگاه بگذارد. او گفت: مادر...ها، ساعت خدا تومان پول اضافه کاری شان میشود اما ساعت ۳ نیمه شب میگیرند میخوانند! صبح صدایشان زدم که چرا تولید کم است، شروع کردند بهانه آوردند که دستگاه ال شد و بل شد. فیلم را نشان شان دادم، کپ کردند، سه تایشان را بیرون کردند!

عاشق و شیفته کارگر ژاپنی هستند! یک چیزی شنیده اند که کارگر ژاپنی مثل ساعت کار میکند و یک دقیقه را هم حرام نمی کنند، برای همین هوا برشان میدارد که اینجا هم ژاپن است! روزی صاحب کارم، مثل ساعت کار کردن ژاپنی ها را به میان کشید، گفتم: شما فقط همینش را شنیدید آیا از سطح زندگی آنها هم چیزهایی شنیده اید؟ برگشت گفت: افکار تو خراب است!! چند سال پیش از این در کارگاهی در شرق تهران کار میکردم روزی با همکارم گرم صحبت بودیم، صاحب کار ناغافل سر رسید گفت: میدانید چرا ژاپنی ها پیشرفت کردند؟ خود در جواب گفت: برای اینکه سرکار حرف نمیزنند و دل به کار میدهند. گفتم: جناب مهندس شما از جنبه های دیگر زندگی شان هم بگو.

گفت: مثلاً؟ گفتم: مثلاً حقوق شان چقدر است، ساعت کارشان، و کلاً سطح زندگی شان. برگشت گفت: تو سرکار حرف بزن! یا همین چند وقت پیش، صاحب کارمان که شیفته استاندارد ایزو شده و به آن قسمت از این استاندارد سازی استنمار کارگران چسبیده بود که ما باید یک روز هم فرزندان کارگران به اضافه همسرانشان دعوت کنیم که جشن S ۵ بگیریم!

(پیشنهاد استاندارد ایزو برای مرتب کردن و نظافت وسایل و تجهیزات کارگاه که پنج دستورالعمل دارد که با حرف S شروع میشود) که دسته جمعی کارخانه را نظافت کنیم، مثل ژاپنی ها. گفتم مهندس آنجا ژاپن است اینجا تهران است جاده قدیم کرج! من دیگر ادامه ندادم اگر ادامه میدادم خیلی راحت میگفت برو دستت را بشور! این یعنی اخراج! و او برگشت گفت: برو بابا تو هم که با همه چیز مخالفی!

در نزد ایشان کارگر انسان نیست، او را موجود زائدی میدانند که بود و نبودش یکی است، آدمهای بیسواد و نادانی که «تا نباشد چوب تر/ فرمان نبرد گاو و خر»، این تازه زبان شیرین شان است و کارگر در نظر ایشان یک مشت آدم زبان نفهمند تا آزادشان بگذاری همه چیز را خراب میکنند. به گفته ایشان انگشت را تو عسل کنی بگذاری دهن کارگر، انگشت را گاز میگیرد. وجود خود را حیاتی میدانند و فکر میکنند اگر ایشان نباشند و سرمایه شان را به کار نیندازند چرخ کائنات از کار میفتد، باید ایشان باشند تا کسی آن «چوب تر» را بالا ببرد برای همین با غرور و نخوت و بی رحمانه ترین شکلی با کارگر جماعت برخورد میکنند. آنچه نوشتم شمه ای از برخوردهای این آدمها است. اما تنها شمه کوچکی از واقعیت است. حقیقتش، این آرزوی خوبی نیست اما برای اینکه واقعیت را بطور همه جنبه تری لمس کنید باید برایشان کار کنید تا درک کنید اینها چه موجوداتی هستند.

یاشار سهندی از ایران